

شهید غلامعلی خجسته




ازبائری
سازمان جامع سوادان و فرهنگستان بوئهر

غلامرضا	نام پدر
۱۳۴۲/۰۱/۰۳	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۱/۰۸/۱۱	تاریخ شهادت
عین خوش	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
—	شغل
سوم راهنمایی	تحصیلات
کلمه	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

وقتی فرزندان ما در دامان این چنین پدر و مادران بزرگی پرورش می یابند، راستی که شهادت یگانه پاداش آنهاست. راستی که گوششان صدای «هل من ناصر ینصرنی» را می شنود. و راستی که گام هایشان در مسیر قدم برمی دارد که مقتدایشان حسین بن علی(ع) قدم برداشته. اکنون سال هاست که از میلاد خجسته شهید غلام علی خجسته می گذرد. تو گویی که همین دیروز بود. در سومین روز در بهار ۴۲ مولودی مبارک پا به خانواده ای بزرگ می گذارد تا بهار را دوچندان نماید. رویش بهار رویش طراوت یقین است و رویش این فرزند مسرت بخش دل هایی است که در انتظار میلاد این مولود خجسته است. او در سیاهی شب متولد می گردد. اما سیاهی شب برای عارفان الهی و واصلان به حق چون روز روشن است. زیست نامه او در سوم فروردین سال ۱۳۴۲ رقم می خورد و تا ۲/۸/۶۳ که تاریخ شهادت اوست رقم می خورد. گرچه حیات واقعی آن شهید تاریخ ممات دنیوی اوست.

راستی که مردان خدا حکایتی شگفت انگیز دارند. ثبت حکایت زندگی آنان نیز حکایتی است شگفت انگیز تر این نوشته نیز تنها حکایتی از یک زندگی نیست. انعکاس است از آینه همه مردان خدا. فصل مشترک زندگی و دردهای تمام کسانی است که با خدا معامله کرده اند. معامله پرسود اهدای جان و مال در مقابل رضایت خدا. چه معادله پرسودی.

شهید غلام علی خجسته در خانواده ای فقیر و کشاورز ولی مذهبی در روستای دهرود علیا از توابع پشتکوه متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را تا کلاس سوم در زادگاهش ادامه داد. بعد از عزیمت خانواده اش به روستای کلمه و سکونت در این روستا کلاس چهارم و پنجم ابتدائی را در این روستا به پایان رسانید و برای تحصیلات راهنمایی به روستای فاریاب که مسافت آن با کلمه در حدود شش کیلومتر است می رفت کلاس اول تا سوم راهنمایی را در این روستا با موفقیت به پایان رسانید. شهید غلام علی خجسته برای ادامه تحصیلات دبیرستانی خود به شهرستان بوشهر مهاجرت کرد. در دبیرستان خدمات طالقانی بوشهر ثبت نام کرد. شهید خجسته هوش و ذکاوتی فوق العاده داشت. سال اول دبیرستان را با موفقیت گذراند و با معدل عالی قبول گشت. تابستان همراه با پدر و مادرش به کشاورزی مشغول می شد. با باز شدن مدارس باز هم برای ادامه تحصیل به بوشهر رفت. این بار با کمک یکی از معلمان خود در امور تربیتی مسکن گزید. روزهای بعد از فراغت از تحصیل در یکی از خیاطی های بوشهر به کار مشغول بود. زندگی او بسیار ساده و خیلی فقیرانه بود. و کلیه اموال و موجودی او عبارت بود از: یک زیلو یک چمدان فلزی و یک سماور و حدود دهها کتاب آیت الله دستغیب و دهها کتاب از آیت الله مطهری و صدها کتاب مذهبی و درسی دیگر. او عاشق اسلام بود و در دوران دبیرستان همواره از اعضای فعال انجمن اسلامی دبیرستان بود. وی جوانی مهربان و آرام و خوش اخلاق و متواضع و فروتن بود و مورد توجه دوستان خود قرار داشت. نامبرده در روستای کلمه بین جوانان محبوبیت خاصی داشت و همه به او علاقمند بودند. شهید غلام علی خجسته با عشق پر نوری که به اسلام داشت چون کشورش در معرض تهاجم قرار گرفته بود سنگر مدرسه را رها کرد و عاشقانه به جبهه حق علیه باطل قدم نهاد و دلاورانه با بعثیون کافر به مبارزه پرداخت تا اینکه در مورخه ۱۱/۸/۶۱ در جبهه عین خوش به فیض شهادت نائل آمد. و دولتش با لقاءالله حق پیوست.

سلام و درود خدا بر تمامی اسرا و آزادگان عالم بالاخص شهید خجسته و سلام درود خدا بر نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در عرصه نبرد با دشمن همواره پیشتاز بوده اند و هرگز از کاروان نور عقب نمانده است. نیرویی که با گمنامی و اخلاص تمام فرزندان را در دامان خود پرورش داد. که نمونه آن شهید خجسته بوده است. به حق که «بسیج مدرسه عشق است» و چه زیبا امام راحل مان بسیج را توصیف نموده اند. به حق که شهید خجسته شاگرد ممتاز مدرسه بود. و چه خوب درس های خود را پاسخ داد. سلام بر تمامی شاگردان مدرسه عشق از اولین تا آخرین.

خجسته باد نام و یاد بزرگ مردی را که اینک نام و یادش عجین با رایحه دل انگیز شهادت است. آن شهید والا مقام از هوش و استعداد خدادادی سر شاری بر خوردار بود و علاقه زیادی به افراد فقیر و بی بضاعت داشت. خود نیز به شدت درد فقر را چشیده بود و به همین دلیل بیشتر با فقرا نشست و بر خاست داشت. به راستی نمی دانیم که چرا اکثر شهداء درد فقر را چشیده اند. اولین شهدای صدر اسلام و بدریون همه و همه از پا برهنگان بوده اند. این چه رازی که پرچم اسلام همواره توسط پا برهنگان به احتزار در آمده است؟ شهید خجسته مظهر فقر بود. در دورانی که در بوشهر مشغول کارگری بود شاید تمام اسباب و اثاثیه زندگی را می شد در یک گوله پستی جای داد. هرگز رنگی از تعلق نداشت. همیشه تبسمی نازک بر لب داشت. هرگز به کسی خیره نمی شد و نگاهش از حد لحظه ای فراتر نمی رفت. سر به زیر بود و بسیار با وقار و اهل منطق بود و هر چیزی را به سادگی نمی پذیرفت. اسلام شناسی و اعتقاد او به ولی زمان خود نیز بر اساس تفکر و آرمان خواهی والایی بود که با اهل بصیرت تمام بدان دست یازیده بود. او فرد معاشرتی و پر جنب و جوش بود. اهل مطالعه بود و آثار شهید مطهری و آیت دستغیب شیرازی را دوست می داشت. حتی به سنت اجتماعی جامعه نیز احترام زیادی می گذاشت و با آنکه بعضی از سنت ها غلط بود و قبول داشت که غلط است به خاطر احترام به سال خوردگان باورهای آنان را نیز می پذیرفت. او در دوران تحصیلی همیشه شاگرد ممتاز بود و علاقه زیادی به تدبر در قرآن کریم داشت. با انس و الفتی دیرینه داشت و با مردم هرگز بر خورد دوگانه نداشت. قبل از آنکه به جبهه اعزام گردد به شدت در خود احساس شرمندگی می کرد. در مقابل شهدای جنگ تحمیلی احساس حقارت می کرد و همین احساس حقارت بود که زنجیر از دل بستگی های او را در سلک یاران حسینی جای داد. او صداقت در گفتار و رفتار را به همگان توصیه می کرد و در عمل به حرف های خود گوی سبقت را از همگان ربوده بود. هرگز کلامی بر زبان نراند مگر آنکه در ابتدا خود بدان عمل می نمود. سپس دیگران را بدان امر می کرد. صریح لحن بود و بسیار کوتاه سخن می گفت. هرگز کلامی را قطع نمی کرد و پر خاشگر نبود. در عین خشم و غضب خود را کنترل می کرد. گویی که در روحیه او چیزی به نام خشم و غضب وجود ندارد. او اشتباهاتی نیز داشت اما اگر کسی گوشزد می کرد می پذیرفت. بیشتر دوست داشت از او انتقاد شود. همه پیروزی ها را مدیون اراده الهی و رهبری امام راحل می دانست و می گفت: «چه سعادت است که آن بالاتر که فرزندی از تبار حضرت رسول پرچم دار نهضت ماست» تمامی مواعظ او حول محور دفاع از حریم ولایت بود. حتی در آن زمان علاقه زیادی به مقام معظم رهبری داشت و شهیدان بهشتی و مطهری را نیز بسیار دوست می داشت. انشاء الله که همه ما ادامه دهنده راه خونرگ آن شهید پر افتخار باشیم و در روز قیامت که خود بر شهیدان و شاهدان اعمالمان وارد شویم خدای نخواستہ سر افکنده وارد نشویم.

فرازی از سخنان شهید در ماه مبارک رمضان ۱۳۵۸:

«رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق انت تدام الرحیم»

به این امید زنده ایم که رب جل و علی این بندگان ناشایست خود را با وجود و کرمش مورد عفو قرار دهد و آن روزی که این امید قطع شد همگان بهتر که لحظه ای دیگر زنده نماییم و خدا خودش رحم کند.

تمام عمر دویدم و آخر چه؟ به کجا رسیدیم؟ در جستجوی چه کسی این همه راه را دویدیم؟ آیا به او رسیدیم؟
خدا یا! همین قدر می دانیم اگر مقصد را می شناختیم در مسیر دوست حرکت می کردیم، حتماً به آنجا می رسیدیم. سال هاست که به دنبال صاحب الزمان دویدیم، گریه کردیم ولی خدا مرا ببخش همه اش خواب و خیال بود. در تمام این مدت مانند کودکی که با مشتی اسباب بازی سرگرم شده است رفتار کردیم.

اگر مقصد را می شناختیم، پس چرا او را ندیدیم؟ حضور او را درک نکردیم؟ چرا؟ چرا؟ چطور او را در آغوش نکشیدم؟ حتماً یک جای کار اشتباه کردیم آری حتماً اشتباه کردیم و در طی این طریق گمراه شدیم.

اما شما را به خدا مرا چنین به خود وا مگذارید و رها نکنید. عزیز دلم آبروی مرا بخر. همانطور که در طول زندگی آبرویم را حفظ نمودید. نگذار دیگران بفهمند.

خدا یا! از زندگی کم گشتگی هایم بیزارم. چرا مرا نمی بری. آخر از دست این بنده سراپا اشتباه تو چه کار برمی آید؟ دیگر هر چه بلد بودم انجام دادم و به جهاد اصغر و اکبر تن دادم. سعی خودم را کردم دیگر چه باید کنم. بیا و از سر من درگذر. مرا هم چون دیگران که عقده دل خود را برای تو گفتند و آنها را خریدی. مرا هم بخر و ببر التماس می کنم. فریادم بر آسمان می رود که، خدا یا دیگر طاقت ندارم و بازوانم توانی ندارد، پاهایم قوتی ندارد در راه مانده ام و مسکین و فقیرم □ فریاد یا محمد منم اسیر کربلا.

وصیت نامه

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احيا عند ربهم يرزقون

ما همه از اویم و بازگشتمان به سوی اوست پس چرا نیاندیشیم و در این فکر نباشیم که هر چه سریعتر و با مقامی افضل به دیدار معشوق برویم. پدر و مادر گرامیم من اکنون در این زمان ندای هل من ناصر ینصرنی قاعد و رهبر و مرجع یگانه ام که همچون حسین که در ۱۴ قرن پیش برخواست می شنوم. من می شنوم که خمینی می گوید آیا کسی است که اسلام را یاری کند من می شنوم که خمینی فریاد بر می آورد که هان ای دریای بیکران انسان ها بیا خیزید و می بینم که اولین لبیک را هم فرزند عزیز و دلبدش گفت همان گونه که حسین برپدرش لبیک گفت و من هم خون سرخ آن محمد را یافته ام به امام و رهبر و پیر و طریقت لبیک می گویم که ای امام ما اهل کوفه نیستیم که تو را تنها بگذاریم خدا را شکر می کنم از این که عمری به من داد تا به یاری حضرت حجت(عج) او در روی زمین بشتابم.

خدایا خودت شاهد باش اسماعیل هایی را که ابراهیم قربانی می کند هنوز گامی خوش نچشیده اند نزد خدا گامی خوشتر از گام دنیا خواهند چشید.

خدایا ما جانمان را در راه تو فدا می کنیم تا اسلام تو خروشنده و زنده بماند. و هیچ گاه فریاد حسین را فراموش نمی کنیم که فرمود: اگر دین محمد جز با کشته شدن من بر پا نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در یابید.

ای خانواده عزیزم از یاد خدا غافل نشوید زیرا غافل شدن از یاد خدا همانا پرت شدن در گردابی عظیم است. پدر و مادر و خواهرانم و ای اهل فامیل در شهادت من مبادا گریه کنید. خوشحال باشید که چنین جوانی را داشته و من افتخار می کنم که چنین خانواده ای دارم و اگر هم گریه می کنید بر آن کوردلان گریه کنید که خط حقیقت و خط سرخ آل محمد (ص) و مکتب شهید پرور حسین(ع) را نشناخته اند و بر آن کسانی که خفته اند و هر روز دست به جنایتی می زنند و دستغیب و مدنی و رجائی و... را از میان مردم حزب الله می برند. و ملت را به ماتم فرو می برند. ای ملت مبارز نکند روزی برسد که خمینی این پیر شجاع و این رهبر گرانقدر را فراموش کنید که اسلام بدون یار بماند و بر جوانان محل توصیه می کنم که من می روم ولی راهم را ادامه دهید. و به مسجد بروید و در خواندن دعای کمیل فعال تر باشید و در حالی که خدمت به اسلام می کنید یاد من هم باشید و اگر جنازه من رسید در جائی که بقیه شهدا هم در آنجا دفن شده اند دفن کنید. پدر و مادر و فامیل را به صبر توصیه می کنم که ان الله مع الصابرين به امید آن که راه حسین (ع) پر رهرو بماند.

بمیرید بمیرید از این مرگ نترسید از این خاک بر آید سماوات بگیرید

وصیت نامه غلامعلی خجسته مورخه ۳/۸/۶۱

مصاحبه

گزیده ای کوتاه از سخنان برادر شهید:

دلیل این نام گذاری مشخص بود. علاقه والدین به ائمه اطهار و بسگر چه تنها نام برادرم غلام علی بود امام همه ما غلام مولایمان علی(ع) هستیم. گر چه نام او مناسبتی نام با علاقه او به مولایمان داشت. برادرم در سن پنج سالگی که بود یک بار بر اثر سانحه آتش سوزی پایش سوخت که به دلیل نبود دکتر در منطقه به مدت ۴۰ روز معالجه او و درمان کامل او طول کشید. او امام راحل را واسطه فیض الهی می دانست و سخت نسبت به فرامین او مطیع بود. همیشه علاقمند بود که از نزدیک به محضر امام شرف یاب شود که متأسفانه این توفیق را نیافت ولیکن چون در تلویزیون او را می دید گویی که در محضر او نشسته بود. با سخنان امام اشک در چشمانش حلقه می زد و سکوتی بهت آور تمام وجود او را فرا می گرفته. هدف از حضور خود در جبهه را نیز پیروی از امام، دفاع از اسلام و آب و خاک میهن اسلامی و دفع شر دشمنان می دانست.

آن شهید یک بار بیشتر به جبهه اعزام نگردید و در همان یک مرحله نیز به شهادت رسید. بیشتر کسانی که با او در جبهه بودند نیز افرادی غیر بومی بوده اند. خبر شهادت آن شهید را نیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ما داد. اینک او در گلزار شهدای شهر کلمه مدفون است. در لحظه تشییع او نیز مردم حال عجیبی داشتند باور کنید این ملت مجاهد و قهرمان از ما نیز نگران تر بودند و این سیل جمعیت و اشک چشم ها به ما دلداری می داد تا بتوانیم نبود برادرمان را تحمل نمایم. امروز احساس سر بلندی و سعادت می کنیم و خود و ملت را مدیون ایثار گری های شهدا می دانیم. باشد که ملت ما در این رهگذر یاد و نام شهدا را همواره به خاطر داشته باشند و رهرو راه آنان باشند.

خاطرات

هم صدا با گریه های من...
ای رها گردیده از زنجیر و بند
هم صدا با گریه های من بخند
غنچه ها با دیدنت بشکفته اند
حرف ها دوری تو گفته اند
راستی نا دیدنت دشوار بود
بین ما دشتی پر از دیوار بود
تو ز صحرایی پر از خون آمدی
از تن آلاله بیرون آمدی
آمدی و خواب من تعبیر شد
با حضورت نورها تکثیر شد
آمدی ای شاهد شب های تار
تا طلوع روشن صبح بهار
ای رها گردیده از زنجیر و بند
هم صدا با گریه های من بخند



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران